

## باجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت در خشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی  
کتاب دینامیسم آفرینش

### دلایلی چند از خدانشناسی

از آنجا که بحث ما در این کتاب مربوط به خدانشناسی و روابط خدا و عالم دور می زند مناسب دانستم قبل از شروع مطلب دلایلی عقلانی و روشن از خدانشناسی بیان دارم هر چند همان طور که گفته شده وجود یزدان چنان ثابت و روشن است که احتیاج بدلیل ندارد. این دلایل را به چند دسته تقسیم می کنیم:

الف - دلیل اکثریت

مطلب تازه نیست

مشکوکین در وجود یزدان همیشه بوده اند و یک ادعای امروزی نیست و منحصر به یک نفر یا دسته بخصوص نمی باشد بلکه همیشه نظایر آنها بوده اند. چیزی که هست هیچ وقت اکثریت نداشته اند. بر عکس اکثریت همیشه و در همه جا طرفدار وجود خدا بوده اند و هستند خواه مسلمان باشند، عیسوی، یهودی، بودائی یا غیر آن، هر کدام خدای را به نحوی قبول دارند.

انکار چه چیزی را می کنند

این نکته را نیز نمی توان از نظر دور داشت که آن کسان که در خدا شک می آورند وجود آن خدائی را که شناخته اند و یا از روی مسموعات و معلومات و نوشته ها می شناسند قبول ندارند.

دانشمندان خدا شناسند

اکثریت قریب به اتفاق بزرگان و نوایغ، مخترعین، مکتشفین، ادبا، شعرا و سایر افراد برجسته و شخصیتهای بارز عالم در شرق و غرب جهان خدانشناس بوده اند. این مطلب را می توانید در شرح حال رجال و تاریخ ملل و امم ملاحظه کنید.

اکثریت صد در صد

بنابراین می بینیم که اکثریت مردمان جهان چنان که در بالا بیان شد معتقد به مبدائی هستند و در هر کاری هم اکثریت درست است و اکثریت میزان قاطع هر چیزی است. هرگاه مبداء را به معنای مافوقترین نیروی قدرت و عظمت بگیریم خواهیم دید که صددرصد از افراد جهان معتقد به مبدائی هستند منتها مبداء برای آنها فرق می کند. یکفرد مادی هم متوجه مبدائی است و اگر مبداء و نیروئی مافوق در نظر نگیرد مجاهدت نمی کند و وجود همین توجه است که او را وادار به کوشش و ابراز قدرت می نماید. چیزی که هست در نحوه توجیه این مبداء اختلاف موجود است.

چون حس دینی و وجدانی و ارتباط به عالم لایتناهی در هر فردی از افراد بشر وجود دارد نمی توان گفت که در عالم فردی پیدا می شود که به کلی منکر وجود یک نیروی مافوق باشد. هرگاه فرض کنیم یک نفر مادی به هیچ وجه معتقد بوجود خدا نباشد اما می بینیم که در باطن او انگیزه هائی برای کوشش و جدیت وجود دارد که بالاتر از ارضاء احتیاجات آنی زندگی مثل معاش روزانه و این قبیل امور است.

انگیزه کوششها

جدیتی که او در عمل مبذول می دارد و نتیجه ای که از فعالیتهای خود می گیرد نشان می دهد که کوششهای وی بالاتر از سطح لازم برای تأمین نان شبانه روزی وی است و در واقع هدفهای عالیتری را در نظر می گیرد. نتایجی که از لحاظ اختراعات و اکتشافات و پیشرفتهای علمی در کشورهای ظاهراً مادی گرفته شده مؤید این مطلب است که دانشمندان و بزرگان و سران و رؤسای قسمتهای اقتصادی انگیزه های بزرگی در سر دارند که منجر به اخذ این نتایج شده است. برای اینکه بتوانیم این انگیزه ها را بشناسیم خوبست آن را تجزیه و تحلیل کنیم. وجود مختلفی که می تواند سازنده این انگیزه ها باشد ذیلاً بررسی می شود:

انگیزه آنها ترس و فشار است

بررسی مختصری نشان می دهد که ترس و فشار نمی تواند نتایج بزرگ و عالی بخشد، زیرا بدترین فشارها و مضیقه هائی که برای انجام تکلیف یا وظیفه اعمال می شود، فقط قادر است انجام وظیفه را به مقدار حداقل تأمین نماید و سطح این نتیجه گیری بسیار پائین است و نمی توان موفقیت‌های بزرگ و شایان علمی و ادبی و اجتماعی را محصول فشار و ارعاب و محیط ترس دانست.

انگیزه زندگی روزمره و معاش است

البته انگیزه هر فردی از افراد بشر بدون استثناء، اعم از خداشناس و غیر آن در فعالیت‌های شبانه روزی تأمین معاش می باشد ولی تأمین معاش یکی از انگیزه هاست و کوشش افراد فقط به خاطر آن انجام نمی گیرد و اگر دنیا طوری بود که افراد بشر فقط برای تأمین معاش می کوشیدند این همه مظاهر جمال و کمال و علم، این همه کتب، اشعار، آثار، ابنیه عظیم، موسیقیها، هنرها، نقاشیها، مجسمه ها و سایر آثار ذوقی و علمی و ادبی و هنری و اجتماعی و مذهبی بوجود نمی آمد. پس در هیچ ملت و قوم و مرامی انگیزه بشر نمی تواند منحصر به تأمین معاش باشد. در میان همین ملت‌های مادی هم این همه آثار علمی و هنری و ادبی که بوجود می آید دلیل بر اینست که هدفها و ذوقهای دیگری وجود دارد.

انگیزه شهرت طلبی است .

البته انگیزه هر بشری در انجام کار می تواند قسمتی مربوط به شهرت طلبی باشد ولی این هم انحصای نیست زیرا عده ای هستند که بدون علاقه به ذکر نام و باقیماندن اسم کار می کنند. وقتی شهرت از یک سوی تأمین شد شخص تا حدی با آن خو می گیرد و دیگر انگیزه او شهرت طلبی نیست چنان که در دنیای امروز هنرپیشگان سینما و رهبران سیاست که در همه عالم شناخته شده اند و همیشه هجوم روزنامه نگاران و مخبرین به سوی آنها است از شهرت فرار می کنند و سعی دارند همه جا ناشناس وارد شوند زیرا شهرت اسباب زحمت و ناراحتی آنها شده است (در شرح حال هنرپیشگان این مطلب زیاد دیده می شود) به علاوه در همه جا وسیله این عمل فراهم نیست و مخصوصاً در کشورهای مادی امروزچندان نامی از کسانی که در راههای علمی و هنری کار می کنند باقی نمی ماند. در هر رشته از علوم و هنرها و کارهای اجتماعی و اقتصادی و سایر فعالیتها هزاران هزار افراد وجود دارد که نه تنها در خارج از کشور بلکه در داخل کشور و حتی در همان محیطی که به فعالیت مشغولند کسی آنها را نمی شناسد و چندان اسمی ندارند و این موضوع مانع از آن نیست که کوشش و فعالیت آنها محدود گردد زیرا این فعالیتها چنان دامنه دار است که به اخذ نتایج بزرگ نایل می شوند. پس شهرت طلبی هم نمی تواند انگیزه انحصاری باشد.

انگیزه علاقه به زمامداران است

ممکنست در برخی اوقات و یا برخی مواقع از تاریخ هنگام ظهور برخی مردان بزرگ در بعضی اشخاص چنان علاقه ای نسبت به این بزرگان پیدا شود که در راه آنها فداکاری کنند ولی هرگاه این موضوع را تجزیه و تحلیل کنیم می بینیم که علاقه به شخص یک انگیزه قطعی نمی تواند باشد. بهترین مثال و نمونه تقدس وجود انبیاء است که مردم به شخص آنها با نظر تقدیس می نگرند معذک همیشه دستورات و تعلیمات دین را بر آنها مقدم می دارند. یک شخص هر چقدر بزرگ باشد نمی تواند منظور و هدف کوششها قرار گیرد. در عمل هم می بینیم که در کشورهای مادی اشخاصی که به مقامات بسیار عالی نائل می شوند و به صورت یک «بت» عمومی در می آیند پس از مدتی در اثر عواملی سقوط می کنند ولی سقوط آنها مانع فعالیت‌های افراد آن کشور نمی شود.

انگیزه میهن پرستی است

البته انگیزه میهن پرستی مهم است ولی انحصاری نیست و کوششها و فعالیت‌های یک فرد نمی تواند تنها به خاطر آب و خاکی که در آن متولد شده صورت گیرد. به علاوه در مرام کشورهای مادی می بینیم که جنبه انترناسیونالیسم یعنی بین المللی برای خود قائلند و این امر نشان می دهد که آب و خاک محدود هدف کوششهایشان نمی باشد.

انگیزه مرام و ایده ثلوثی است

بهترین توجیهی که برای انگیزه ها می توان کرد همین اعتقاد به مرام و ایده ثلوثی است، که در واقع فعالیت‌های اشخاص بیشتر متوجه ترقی و توسعه و عملی شدن آن می باشد. هرگاه ماهیت مرام را به طور کلی تجزیه و تحلیل کنیم در می یابیم که امر مشخصی نیست

بلکه یک قدرت فکری و غیر مادی می باشد که شخص متوجه آن است، نه قابل لمس است و نه قابل رؤیت بلکه اصل و مجموعه یک رشته افکار و اعتقادات می باشد. بنابر آنچه گفته شد ملاحظه می کنید که من حق دارم اعتقاد این قبیل مردمان را نیز اعتقاد بیک قدرت و مبداء معنوی بدانم و قائل شوم که صددرصد از افراد جهان معتقد به مبدائی هستند.

#### گواهی تاریخ

از ابتدای تاریخ مدون بشر دیده ایم که افراد انسان هر کدام دنبال چیزی بوده و چیزی را پرستیده اند مثل سنگ، مجسمه، آفتاب و غیره، اینها هر کدام دنبال گمشده ای بوده اند که شتابان دنبال آن روان گشته اند. سراسر تاریخ بشر را مملو از علاقه و توجه و اعتقاد افراد بشر به یک مبداء معنوی می بینیم که به صورتهای گوناگون تجلی کرده است. اعتقاد به بت و مظاهر طبیعت مثل آفتاب و ماه و غیره خود نماینده و علامت اعتقاد به خداست، یعنی هرگز بشر آنقدر نادان نبوده که خودش از چوب و سنگ و حصیر و فلز و گل بتی بسازد و معتقد باشد خدای وی همانست بلکه آنرا علامت و نشانه و مظهری نسبت به یک قوه مافوق که در قلب خود بدان اعتقاد داشته و تصور مبهمی از آن می کرده دانسته است.

پرستش حیوانات مثل گاو آپیس در مصر یا مار و عقاب و این قبیل چیزها یا مظاهر طبیعت مثل آفتاب و ماه و یا ارباب انواع یونانی مثل ژوپیتر و مارس و غیره باز هم به اعتقاد اصالت موضوع صورت نگرفته، بلکه آنها را هم مظهر و نماینده قدرت مافوق که در قلب خود تصور می کرده اند، دانسته اند. هرگاه حوصله این را داشته باشیم که تاریخ تمام اقوام و ملل را به دقت بررسی و مطالعه کنیم خواهیم دید که اکثریت قریب به اتفاق آنها چنین اعتقاداتی که نتیجه و مرکز آن همان اعتقاد قلبی به قدرت مافوق است داشته اند و امروز هم اکثریت جهان اعم از هر دین و آئین صاحب کتاب یا غیر آن چنین اعتقادی دارند و چنانکه در بالا به تفصیل گفته شد ماتریالیستها (مادیون) نیز دارای چنین اعتقاد به قدرت مافوق (به صورتی که بیان گردید) هستند.

تفاوت در این است که برخی راه کوتاهتر اختیار می کنند و بعضی دورتر ولی همه آنها به دنبال یک خدا روانند و گوئی با زبان دل می گویند: «مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو»

#### یک دلیل ساده

این نکته ساده را نیز نمی توان از نظر داشت که آنهایی که در وجود خدا شک می کنند یا آنهایی که قدم بالاتر گذارده و آنرا انکار می نمایند لطمه ای به عقیده خدانشناسی نمی زنند، کما اینکه وجود هزاران دسته مختلف از این قبیل اشخاص در طول تاریخ بشریت لطمه به خدانشناسی نزده است، بلکه می توان گفت که همین انکار، دلیل وجود خداست زیرا تا چیزی نباشد کسی درباره آن بحث نمی کند و وجود آنرا منکر نمی شود. اگر چیزی نبود اصولاً بحثی درباره آن پیش نمی آمد. همین که بحث شده دلیل وجود آن است.

#### نظری به ادیان

قرآن مجید بقره 115: والله المشرق والمغرب فیما تولو اثم وجهه الله ان الله و اسع علیم. مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس بهر طرف روی کنید بسوی خدا روی آورده اید خدا بهمه جا و بهر چیز دانا است.

در کتاب نهج البلاغه که از مقدس ترین کتب مسلمانان و منسوب به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمین است سخنان بسیاری درباره معرفی حقیقت الهی بیان می فرماید که قسمتهای پراکنده ای از آن را به طور نمونه در اینجا ذکر می کنیم: (ترجمه سخنان از ترجمه دانشمند محترم آقای فیض الاسلام گرفته شده است):

از خطبه 64: فیکون اولاً قبل ان یکون آخراً و یکون آخراً و یکون ظاهراً قبل ان یکون باطناً ..... و کل ظاهر غیره باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر ... لم یحلل فی الاشیاء فیقال: هو فیها کائن و لم یناعنها فیقال هو منها بائن. پس پیش از آنکه آخر است اول می باشد و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است .... و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست ... در چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنهاست و از هیچ چیز دور نگشته تا گفته شود از آنها جداست.

از خطبه 84: الاول لاشیئی قبله و الاخر الغایه له. اول است که پیش از او چیزی نبوده و آخر است که برای او حد و انتهائی نیست.

انجیل متی باب 22: خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.

سفر پیدایش باب دوم: خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. لوقا باب 17: ملکوت خدا با مراقبت نمی آید و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جا است، زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.

رساله اول پولس رسول بقرنتیان باب 8: لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم. انجیل یوحنا باب 4: خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد. رساله پولس رسول برومیان باب 8: زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند ایشان پسران خدایند. رساله دوم پولس رسول بقرنتیان باب 3: همان روح بر روحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم. اما خداوند روح است و جائی که روح خداوند است آنجا آزادی است.

زند اوستا - گاتها (سرودهای زرتشت): روح موفق پیروان راستی در ابدیت استواری خواهند ماند در حالی که پیروان دروغ دچار حزن خواهند شد.

زند اوستا - سرودیست: زردشت از اهورا مزدا پرسید: ای اهورا مزدا وقتی که یک مؤمن از این دنیا می رود در آن شب روحش کجا اقامت می کند. اهورا مزدا جواب داد: او نزدیک سر اوستا و ایتاگاتها خواهد نشست و مسرت خود را اعلام خواهد کرد. او مسرور است، بشر مسرور است، هر کس باشد اهورا مزدا وسائل انجام کامل آرزوهایش را به او خواهد داد. در آن شب روح او به قدری لذت خواهد داشت که سراسر این دنیا با آن قابل مقایسه نیست (بعدها جریان شب دوم و سوم را بیان می سازد و عاقبت سرنوشت روح را می گوید).

دین هندو، بها گاواد گیتا: کلیه عالم در اثر نفوذ و تداخل من به صورتی غیر قابل رؤیت به وجود آمده است. آنچه هست در من زندگی می کند ولی من در آنها زندگی نمیکنم. در حالی که همه چیز را پشتیبانی می کنم و همه چیز را بوجود می آورم. من خود در آن چیزها زندگی نمی کنم همانطور که جو بزرگ و همه جائی در فضا می ماند بدان که همه چیز هم به این ترتیب در من زندگی می کند. طبیعت از راه من که ناظرم ایجاد متحرک و غیر متحرک می سازد. من پدر و مادر و خالق و فرمانروای این عالمم، چیزی که باید شناخته شود، یعنی هدف نگاهدارنده، آقا، ناظر، مقیم، پناهگاه دوست و سرچشمه آن چیزی که بوجود می آورد، پناه ظرف بذره‌های تمام نشدنی. منم که ایجاد حرارت می کنم و باران می فرستم و بند می آورم. من ابدیت و مرگ هستم. من آن هستم که هست و آنم که نیست. من آنچه را بوده و آنچه خواهد بود می دانم اما هیچ کس مرا نمی شناسد. من ایجاد کننده و از بین برنده سراسر عالم هستم. هیچ چیزی بالاتر از من وجود ندارد. همه اینها بر من پیچیده مانند اعداد مروارید برای یک نخ. من مزه آب و نور خورشیدم. من صدای فضا و انسانیت افراد انسانم. من بوهای خوش زمین و درخشندگی آتش هستم. من زندگانی همه موجوداتم. بدان که من دانه ابدی همه چیزم: من تشخیص تشخیص دهندگانم و شکوه شکوه مندان، من نیروی نیرومندانم، من محبت بین همه موجوداتم. هر شیئی که دارای حسن است بدان که همه در واقع از من است. من در آنها نیستم ولی آنها در منند. من در طی زمانها پشت سر هم بوجود می آیم برای اینکه خوبی را حفظ و بدکاران را خراب کنم و سلطنت ایمان را برقرار دارم.

بدان که شکوه از من است وقتی که در خورشید اقامت دارم و خورشید جهان را روشن می سازد. وقتی داخل زمین می شوم با قدرت خویش همه چیز را تحمل می کنم. من در قلب همه چیز جای دارم. از منست که حافظه و دانش بوجود می آید. طبیعت بزرگ برای من چون رحمی است که در آن دانه می افکنم. از اینجاست که همه چیز مولد می شود. در صدها و هزاران اشکال مختلف الهی مرا که رنگها و اشکال مختلف دارد بنگر. در بدن من امروز سراسر عالم را بنگر. نه خدایان بی شمار و نه عقلای بزرگ منابع مرا نمی دانند. زیرا من از هر راه سرچشمه خدایان و عقلای بزرگم. از بین همه مخلوقات آن کس که مرا می شناسد می داند که بدون آغازم و پادشاه بزرگ جهان و آزاد از اشتباه و خطایم و از هر گناه مبرایم. شعور، دانش، بخشش، راستی، آرامش، اطمینان، بی آزاری، عدالت، کف نفس همگی تنها از من است.

سخنانی از فلاسفه و دانشمندان

هانری برگسن: بشر هر چند در عالم خود مستقل است اما هر فردی از بشر در عین حال جزئی از اجتماع و سلولی از بدن جامعه بشمار می رود، مانند سلولهایی که مجموعه بدن را می سازند و سلول نمی تواند به تنهایی زیست کند. پس رعایت قواعد اجتماع برای او واجب است.

اسپینوزا: فضیلت همانا عقل و دانش است و عقل و فهم درست بوجود نمی آید مگر به معرفت خداوند که هر چه هست در اوست و علم منحصر است به معرفت ذات واجب الوجود.

لایب نیتس: آنچه در انسان جان یا روح یا نفس می نامند در همه موجودات به درجات مختلف وجود دارد و حقیقت همان است که آن جوهر فرد نام دارد و نیرو است. نیرو چیزی است که خودش مشهود نیست ولی آثارش پیداست. هر نفسی همه آنچه را در جهان ادراک کردنی است در بردارد.

کند یاک: ما جز به وجود خود به چیزی پی نمی بریم و اگر به آسمان بالا رویم یا به اعماق زمین اندر شویم از خود بیرون نخواهیم شد.

رنه دکارت: آنچه در وجود ما حقیقت و واقعیت دارد ناشی از وجودی کامل و بی پایان است که همان وجود باری تعالی است.

شلینگ آلمانی: جهان طبیعت در واقع همان مسیری است که روح برای پرورش یافتن می کند پس باید در طبیعت قوای دیگری غیر از قوای ظاهری و محسوس باشد.

شوپنهاور: نه روح معنی دارد و نه ماده، روح بی ماده کجا است و ماده بی روح کدام است. پس نباید جهان را به مادی و روحی تقسیم کرد و باید گفت جهانی است واقعی و حقیقی.

فخنر آلمانی: همه موجودات دارای روحند و ارواح جزئی اجزاء یک روح کلی هستند. کره زمین و کرات دیگر صاحب روحند و شاید همان فرشتگان آسمان کرات باشند. روح و جسم دو جنبه از یک حقیقت واحدند. روح جنبه باطنی آن و جسم جنبه خارجی آن است مثل تحذب و تقعر یک دایره.

هانری برگسن: روح از تن مستقل است و حیات مستقل دارد و پس از تن باقی است.

ارسطو: جسم راه فساد پیدا می کند و می میرد و روح نیز فانی و از بین می رود. منظور روحی است که مقرون به ماده جسم است و قابل انفکاک از آن نیست. این روح به مرگ فانی می شود و از شخصیت انسان چیزی باقی نمی ماند.

رواقیان: جز جسم وجودی نیست و آن وجود یا فاعل است یا منفعل. فاعل قوه و قدرت آن است که در انسان روح یا نفس و در کلیه عالم پروردگار خوانده می شود، منفعل آن است که در انسان جسم و در عالم ماده نامیده می شود.

رنوویه: پیوستگی و اتصالی که در امور جهان به نظر ما می رسد نتیجه خطای ذهنی است والا در حقیقت همه اشیاء از هم منفصلند و افراد اصلند نه هیئت اجتماع.

گویو: دیانت رابطه بشر بکل جهان و مبداء حقیقت است.

مارکوس اورلیوس: افراد با کل عالم رابطه دارند و اگر زندگانی صاحب معنایی باشد معنی اش آن است که به زودی خود را جزء کل بداند.

رنه دکارت: کره زمین جزئی از این جهان و مسکن افراد بشر می باشد و بشر از این کره به تمام عالم اتصال دارد.

اسپینوزا: روح و جسم هر دو مظهر یک ذاتند و باید آنها را بلاواسطه به ذات واجب الوجود تعلق دهیم و موجودات دیگر را بواسطه آنها به او متصل بدانیم.

هر قلیطوس: آتش اصل و مبداء است و مظهر کامل بی قراری و تحول است. وجود پا برجا نیست و عالم مثل رودی روان است و هر چه را بنگری بیک اعتبار هست و به اعتبار دیگر نیست.

افلاطون: محسوسات ظواهرند نه حقایق و عوارضند و گذرنده نه باقی و پایدار. هر امری از امور عالم چه مادی باشد مثل حیوان و

نبات و جماد و چه معنوی باشد مانند شجاعت و عدل و بزرگی و کوچکی اصلی دارد که سرمشق و نمونه کامل است که تنها بوسیله عقل درک می شود و آن مثل و جمع آنها مثل است. افراد فانی هستند و پرتوی از مثال خود می باشند و نسبت آنها مثل سایه است نسبت به صاحب سایه (ظل و ذی ظل و عکس و عاکس)

آنکسا غورس: از مواد همه چیز در همه چیز موجود است و تخمه همه اشیاء در همه اشیاء موجود است فقط در هر جنسی تخمه مخصوص آن جنس غلبه دارد. به این جهت است که از یک چیز چیز دیگر تولید می شود.

فلوطين: انواع و اجناس این عالم دارای مثل هستند بلکه هر فردی از افراد محسوس در عالم معقولات مثالی دارد. نخستین آئینه احدیت عقل است و معقولات نخستین مظهر خداست. از عقل نفس صادر می شود که مثل ماه است نسبت به خورشید. عقل واسطه بین ذات احدیت و نفس است. جسم ضعیف ترین پرتو ذات احدیت است. روح یا نفس انسان از عالم ملکوت بعالم ناسوت آمده گرفتار ماده و آلائشهای آن شده و آوده گردیده است.

ب - جزء و کل

اتصال و ارتباط جسمی

چون بهترین و ساده ترین آزمایشی که در دسترس انسان است وجود خود او می باشد خوبست نظری به بدن خود بیندازد و بدان توجه کند. در بدن میلیاردها سلول و یاخته وجود دارد که اعضاء مختلف و متنوع بدن را تشکیل داده اند و هر دسته از آنها به صورتی و رنگی و شکلی به انجام وظیفه جداگانه ای مشغولند. عده ای از آنها نسوج گوشت، عده ای استخوان، برخی خون، بعضی غضروف، برخی رگ عده ای اعصاب، عده ای مایعات، غده ها، اجزاء چشم و گوش، موی، ترشحات و سایر قسمتهای بدن را تشکیل داده اند.

اما این اجزاء با وجود جدائی ظاهری همه به هم اتصال نزدیک دارند تا یک بشر واحد از وجود آنها ساخته می شود. به همین ترتیب تمام افراد بشر و حیوانات و نباتات و جمادات، سنگ و آب و خاک و غیره دست به هم داده کره زمین را ساخته و پرداخته اند. زمین نیز به نوبه خود با فضائی که در اطراف آن است و مداری که طی می کند و رشته هائی که او را به منظومه اش می پیوندد اتصال دارد. منظومه ها نیز با فضائی که بین آنها است. موادی که سراسر فضا را انباشته و سایر اتصالهائی که به هم دادند به کیهکشانها و کیهکشانها هم به عوالم مافوق تر اتصال دارند. بنابراین سلسله اتصال را از کوچکترین واحد مثلاً اتم یا کوچکتر از آن می گیریم و همین طور به سلسله مراتب بزرگ می کنیم تا به عالم می رسیم. همین اتصال دلیل وحدت عالم و وحدت عالم دلیل خداشناسی است.

اتصال روحی

همانطور که در کتاب مکانیسم آفرینش شرح داده شد بدن انسان مانند ابزاری که با برق کار می کند با نیروی روح به کار و حرکت می افتد و اگر بدن سالم و تمام دستگاههای آن درست باشد مثل یک ابزار برقی صحیح به کمک نیروی روح به کار و زندگی می پردازد. اینک سلسله مراتب استفاده روحی را بیان می داریم:

سلولهای بدن شما از چه روحی استفاده می کنند؟ از روح بدن شما استفاده می برند و زندگی آنها دو جنبه دارد یکی گذراندن حیات خودشان و دیگر حیات شخص شما. برای این دو وظیفه جسم آنها از نیروی روحی شما استفاده می برند.

شما از چه روحی استفاده می کنید؟ از روح کره زمین، همان هوائی که استنشاق می کنید و موجوداتی که همراه هوا می بلعید و با چشم غیر مسلح نمی توانید ببینید و نیروهای دیگری که در میان سیاله آنها غرق هستید قدرتی است که اطراف کره زمین را احاطه کرده و یک وجب جا در سراسر زمین نیست که این نیروها در آن نباشد.

زمین از این قدرت روح استفاده می کند و شما هم با تنفس و سایر اعمال حیاتی خود از همین روح زمینی بهره می برید کما اینکه سلولهای شما هم از روح شما استفاده می کنند. اکنون که سخن به اینجا رسید لازم است این مطلب را بطور مختصر و فشرده تذکر بدهیم:

همانطور که سلولهای بدن ما دو وظیفه دارند یکی ادامه زندگانی خودشان و دیگر ادامه زندگی بدن، ما هم در این عالم دو نوع وظیفه داریم یکی ادامه زندگی خودمان و دیگر انجام وظیفه برای دنیا. این دو نوع وظیفه را می توان به نام مادی و معنوی تقسیم کرد یعنی وظیفه ای را که سلولها نسبت به خودشان انجام می دهند تکلیف مادی آنها دانست و فعالیتی که نسبت به بدن ما انجام می دهند فعالیت معنوی نام داد.

اینک می گویم: خداشناسی واقعی همین است. چه کسی آنها را وادار به این فعالیت کرده است. چه کسی این غوغای شگفت انگیز کار و کوشش را در آنها بوجود آورده که قسمت مهم آن صرف بدن ما شود؟ چه کسی سبب شده که در این راه آن قدر مجاهدت کنند که حتی تلفات دهند، زحمتهای کشند و مرارتهای برند؟ چه کسی این نظم را از برای آنها قرار داده که علاوه بر قسمت مادی که گذراندن حیات خودشان باشد قسمت مهمی از نتیجه کار آنها که در حقیقت جنبه معنوی زندگی آنها است در راه حیات ما مصرف شود؟

فکر کنید تا از آن درس خداشناسی بگیرید. اگر می گویند طبیعت این کار را می کند این اسمی است که می گذارند و در واقع طبیعت بسیار با قدرت و قوی است که همان خداست. همان طور که سلولها نسبت به بدن ما این طورند ما هم نسبت به عالم چنین هستیم. قسمتی از کوشش ما صرف امور زندگی اجتماع یا زمین یا عالم می شود که آن را قسمت معنوی یا کوششها و فعالیتهای دنیای دیگر می گویند و به همین علت است که مطابق تمام امور دیگر دنیا زندگانی بشر را دو قسمت کرده و گفته اند که انسان موظف است هم برای خود بکوشد و هم برای دنیای دیگر یعنی برای اجتماع، برای خدمت به خلق، برای بر پا داشتن نظم این زمین، برای محبت و برادری و یگانگی و صلح و صفا. به همین دلیل است که پیامبران عظام و پیشوایان بزرگ جهان دستورات عبادات و تقوی و تکالیف دینی و اجتماعی را برای بشر بیان کرده اند و به همین علت است که پیروی از این دستورات برای بشر لازم و واجب است. هرگاه توجهی به حقیقت مطالب کنیم نکات بزرگتری از توحید و اتصال به مبدء در نظر ما روشن می گردد. زندگانی سلولهای بدن ما و روزی آنها را چه کسی تأمین می کند؟ این مائیم که با خوردن غذا های مناسب و اجتناب از صرف مواد مضره و زیان رساننده به بدن و رعایت دستورات بهداشتی سبب می شویم که غذاهای مفید به سلولهای بدن ما برسد و آنها بتوانند با تغذیه مناسب هم سلامت و زندگی خود را تأمین کنند و هم وظیفه خویش را نسبت به ما بهتر به انجام رسانند.

به همین ترتیب ما هم روزی و تغذیه مناسب از کره زمین دریافت می داریم و زمین انواع غذاها را از نباتات و حیوانات در اختیار ما می گذارد و انواع وسایل تغذیه و بهداشت و سلامت را فراهم کرده که ما بتوانیم با مصرف آن هم سلامت خود را تأمین کنیم و هم خدمت به اجتماع و پدیده های بزرگتری که مجموع افراد ما و سایر موجودات تشکیل دهنده آن هستیم انجام دهیم.

همین طور که توقع داریم آن سلولها به ما خوب خدمت کنند و وظیفه خود را خوب بمنصه عمل در آورند زمین و اتمسفر و سایر عوامل هم که همه وسائل را در اختیار ما قرار داده اند منتظرند که ما وظیفه خود را نسبت به اجتماع به خوبی صورت دهیم. این سلسله مراتب در این جا متوقف نمی شود و همینطور ادامه دارد زیرا زمین هم نسبت به عوامل بزرگتر همین دو وظیفه را انجام می دهد و این عمل انجام وظیفه معنوی نسبت به بزرگتر یا عالم دیگر همینطور به سلسله مراتب ادامه دارد تا به بزرگترین نیروی قدرت و عظمت می رسد و یکی از معانی «انا لله و انا الیه راجعون» این است و همین امر در عین حال درس وحدت است.

زیرا انجام وظیفه و زندگی را از کوچکترین واحد که سلول است گرفته تا بزرگترین واحد رسانید و به این ترتیب اتصال عالم وحدت برقرار شد و از طرف دیگر درس خداشناسی است زیرا نشان می دهد که یک نیروی مافوق در عالم وجود دارد که این وظیفه اجتماعی و معنوی را برای همه عالم از کوچکترین واحد ممکن تا بزرگترین پدیده های خلقت معین فرموده و وسایل انجام آنها در اختیارشان قرار داده است.

پس دانستیم زمین نیز جزو منظومه ایست که آن منظومه دارای ستارگان خاصی است و زمین هم از روح آن منظومه بهره می برد و آن منظومه هم از روح کهکشان و این سلسله مراتب همچنان ادامه دارد. بنابر این هرگاه از کوچکترین واحد بگیریم در می یابیم که (از سلول کوچکتر هم هست که همین قاعده بر آنها جاری است منتها بررسی آن برای ما با دانش امروز مشکل است) سلسله مراتب استفاده های روحی کوچکتر از بزرگتر همچنان ادامه پیدا می کند تا به روح کلی عالم می رسد.

و این جا است که متوجه قاعده کلی: «قل الروح من امر ربي» می شویم و می بینیم این روح کلی الهی چطور در همه عالم پر و مملو است و تمام اجزاء عالم از ذره تا کره از آن با یک نظم و ترتیب عالی بهره برداری می کنند.

سلسله مراتب نیروها

هرگاه با نظر دقیق بنگریم خواهیم دید که در عالم هر نیروی وابسته به نیروی دیگر است، مثلاً نیروی بشر و حیوانات از نباتات تأمین می شود و نیروی نباتات از زمین و عناصر آن و آب و نیروی زمین از تابش آفتاب است. آیا سلسله مراتب به همین جا پایان می یابد؟ خیر، خورشید نیز نیروی خود را از جای دیگر دریافت می دارد و نیرو از خودش نیست و همان منبعی که به خورشید نیرو می دهد خود آن را از جای دیگر می گیرد.

و اگر بتوانیم سلسله مراتب این نیروها را بگیریم بالاخره از بحر بی پایانی واقف می شویم که جامع همه نیروها است. در اینجا است که دست نومییدی بسینه و انگشت تحیر به دندان گرفته و اذعان می کنیم که چون هر نیروی قائم بالذات نیست و از نیروی بالاتر سرچشمه می گیرد لذا نیروی مافوق وجود دارد که جامع همه نیروهای عالم بشمار می رود.

اگر توانستید غیر از اینکه من می گویم نیروی دیگر در عالم پیدا کنید که منبعی داشته باشد و سلسله مراتب نیروها در آنجا متوقف شود بما نشان دهید یا بگوئید

پیکره عالم

گفتم که پیکر ما مرکب از میلیاردها سلول و یاخته ظاهراً متنوع است که مجموع آنها یک واحد را تشکیل می دهد. ما و تمام افراد بشر به اضافه همه حیوانات و نباتات و سنگها و خاکها و آبها و زمین عناصر مختلفی که در کره زمین هست با وجود همه تنوع و اختلاف ظاهری یک واحد را که کره زمین نام دارد بوجود می آورند. کره زمین با عده ای کرات دیگر یک منظومه شمسی می سازند. مجموعه میلیونها خورشید و کرات کهکشان را تشکیل می دهد و مجموعه کهکشانها نیز واحدهای دیگری را می سازد و همینطور با کمک گرفتن از پدیده های علم جلو می رویم تا به این حقیقت متوجه می شویم که کلیه این عوامل که در طبیعت وجود دارد روی هم رفته عالم لایتناهی را می سازند.

به این ترتیب از بررسی در بدن خود (شناختن نفس) شروع کرده قدم قدم پیش رفتیم تا توانستیم عالم بزرگ را بشناسیم و به وحدت مجموعه عالم پی بریم.

زنجیر پاره نشدنی

وقتی به بدن خود نگاه کنیم از همان آبی که در کره زمین وجود دارد در بدن ما هم هست. از همان آهن، گوگرد، کلسیم و آنچه عناصر در زمین هست در بدن ما هم نمونه آن وجود دارد. بنابراین آنچه در زمین هست در بدن ما هست و آنچه در بدن ما هست در زمین هست. همین قاعده نسبت به سلولهای ما هم جاری است و آنچه ما در بدن داریم آنها هم دارند و آنچه آنها دارند ما هم داریم. در سلسله مراتب بالا نیز همین ترتیب جریان دارد. عناصری که در کره زمین و محیط هست در خورشید هم هست و همه آن عناصر در کهکشانها و عوالم نیز وجود دارد منتها با کم و زیاد بودن نسبت مواد آن.

پس با داشتن این مواد، سلول به ما و ما به زمین و زمین به عالم اتصال داریم و این اتصال مانند زنجیر به هم پیوسته است ولی پیوندی است که قابل گسستن نیست و اگر زنجیر را می توان قطعه قطعه کرد و متلاشی نمود این زنجیر قابل گسستن نمی باشد و مسلم است که وقتی چنین اتصالی در تمام مواد و مظاهر عالم خلقت باشد بشر تابع آنست و نمی تواند خود را از این اتصال خارج نماید و همین امر درسی ارزنده از وحدت و خداشناسی است.

نامحدود بودن دانش

هرگاه به پیشرفت علوم و تاریخچه فکری بشر مراجعه کنیم می بینیم علم هرگز حدودی نداشته است. هرچه را بشر زمانی حدود می پنداشت بعداً متوجه شده که حدود نیست یعنی حدود فرضی او پاره و وسیع شده است. مثلاً زمانی که آتش را شناخت قدرت آن را محدود به گرم کردن او و پختن غذا هایش می دانست و هیچ فکر نمی کرد روزی برسد که آتش با آب دست همکاری دهد و بخار را تولید کند، که از قدرت آن هزارها تن در روی ریلها حرکت نماید و یا کارخانه های عظیم از آن بگردش افتد. برق آسمان را می

دید و پی برده بود که برقی هست ولی نمی دانست روزی به اسرار این برق متوجه شده خواهد دانست نیروی آن را قدرت نامحدود است. همینطور است سایر قوا و نیروها که روز به روز فکر بشر درباره آنها تغییر کرده و شکافته و وسیع شده است. چون در جای دیگر کتاب درباره جریان بی ابتدا و انتهای دانش سخن گفته شده در اینجا فقط می گویم که همین محدود نبودن دامنه دانش و پیشرفت علم دلیل بر نامحدود بودن عالم است و نشان می دهد که یک قدرت علمی بی پایان در عالم وجود دارد که جریان دانش در عالم وابسته به آن است. این سیرو ترقی فکری بشر متدرج است ولی امری قطعی است چنانکه درباره همین موشکها که به کره ماه ارسال می شود در حدود 15 سال قبل نشریه ای از طرف مجله سیانس اوی در فرانسه به نام آسترونوتیک منتشر شده بود که در آن عده ای دانشمندان درباره مسافرت فضائی مقاله نوشته و همگی با دلائل علمی محکم زمان استدلال کرده بودند که مسافرت به ماه و سایر کرات از لحاظ علمی امکان ندارد و اکنون می بینند که حدود پاره شده و همان غیر ممکن تصویری صورت ممکن به خود گرفته است. حدود خدانشناسی نیز مشمول همین قاعده بوده و به صورت ابتدائی و ساده جلوه گر شده و اکنون به کمک علم وسعت گرفته و دامنه وسیع آن آشکار شده و مسئله نامحدود پیش آمده است.

یک نکته آموزنده

در بالا ضمن صحبت در موضوع دانش گفتم که وقتی آب و آتش دست اتحاد به هم دهند تولید قدرت بزرگی می کنند. در این موضوع نکته ای هست که لازم شد مختصراً بگویم:

می گویند آب و آتش با هم مخالف هستند به طوری که اگر آب را روی آتش بریزند آتش خاموش می گردد. اما می بینیم که با اتحاد این دو قدرت یک قوه مافوق و خیلی عالی تر یعنی نیروی عظیم بخار بوجود آمد. این امر درسهای بسیار بزرگی از وحدت عالم به ما می دهد که فقط به دو تا از آنها اشاره می کنم:

اول - آن که بر خلاف آنچه تصور می کنند قوای مخالفی در عالم نیست و هر قوه ای که در ظاهر مخالف به نظر می رسد فقط ظاهراً چنین است و در باطن عین اتحاد و یگانگی است و همین مخالف بودن تولید قوه و قدرتی می کند که از آن نتیجه بهتری بدست می آید چنان که آتش و آب با شرایطی که پیش آمد اتحاد و وحدت خود را در انجام یک نتیجه عالی که تولید بخار و نیرو است ثابت نمودند.

دوم - آن که تا فشار و زحمتی نباشد نتیجه نمایان و قابل ملاحظه ای به وجود می آید و هر چه فشار بیشتر باشد قدرت حاصله بیشتر است. می بینید که آتش می سوزد و تمام می شود و چه زحمت و فشاری بر آن وارد می آید و آب در تلاطم و التهاب عجیب می افتد به طوریکه از شدت فشار تبدیل به بخار می گردد اما نتیجه این فشارها آن است که یک قدرت برجسته تر و عظیم تری به صورت نیروی بخار به ظهور پیوست. آیا این درس آموزنده وحدت نیست؟

فلسفه قدیم

در فلسفه قدیم خدا و روح را (که امر خداست) از عالم جدا می دانستند و برای آن محل قائل بودند و اجسام را مانند آئینه ای می پنداشتند که از نور خورشید استفاده نماید. به همین لحاظ برای فهم مطلب، گرفتاریها و اشکالات و پیچیدگیهایی در فکر تولید می شد یعنی تفکیک بین خدا و عالم و جدا دانستن خدا از عالم هزاران مسئله غیر قابل حل پیش می آورد. در خلاصه ای که از مکانیسم آفرینش در ابتدای این کتاب بیان شد ثابت کردیم که عالم خودش در خودش است و همانست که هست. کسانی که مخالف این حقیقتند و عالم را از خدا جدا می دانند بایستی محلی برای خدا پیدا کنند.

اگر محلی برای خدا قائل شوند (در صورتی که مکان معین کردن خلاف است) چه دلیلی در دست دارند که آن محل فرضی جزء عالم نیست.

اگر محلی برای خدا قائل شوند و مرزی بین خدا و عالم تصور نمایند ناچارند عالم را محدود بدانند زیرا دو چیز که مجاور هم باشد هر دو محدود خواهند بود و در صورت قبول فرض آنها هم خدا محدود است و هم عالم.

هر کوششی در این راه کنند و هر چه فکر را به این قسمت معطوف سازند نتیجه مطلوبه نخواهند گرفت. اما اگر در این باره ساکت مانده و بگویند که فهم آن از قوه ما خارج است بهتر است به مطالبی که در این کتاب ارائه شده و موافق با عقل و فهم بشر است توجه و درباره آن تفکر نمایند.

#### نظری به کتابهای دینی

سفر اعداد باب **23**: خدا انسان نیست که دروغ بگوید و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد یا او سخنی گفته باشد و نکند. و چیزی فرموده باشد و استوار ننماید.

رساله اول یوحنا رسول باب چهارم: و کسی که محبت نمی نماید خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است.

کتب هندو - اسو تا سواتارا - اوپانشاد - آدهیا یا **4**: او چنگ می زند بدون داشتن دست. به سرعت می رود بدون داشتن پا و می بیند بدون داشتن چشم و می شنود بدون داشتن گوش، می داند آنچه را باید دانست اما هیچ کس او را نمی شناسد. او را نخستین و بزرگترین وجود می خوانند. هیچ کس در بالا و وسط و میان به او چنگ نینداخته و هیچکس بوی شبیه نیست. نامش شکوه بزرگ است، شکل او را نمی توان دید و هیچ کس با چشم او را نمی بیند. آن کسانی که از راه قلب و عقل او را می شناسند و او را در قلب دارند فنا ناپذیر می شوند.

هندو - ریگ ودا - ماندالا **7** سرود **46**: خدا چون ارباب همه است بر آنچه روی زمین متولد می شود ناظر است و چون فرمانروای جهانی است بر آنچه در آسمان متولد می گردد ناظر است.

دین تائوئیسم - کوانگ تسو - **39** - **40**: آسمان و زمین و من با هم ساخته شده ایم و کلیه چیزها یکی هستند. عقل روابط بین خود و دیگران را می فهمد و می داند که چگونه همه چیز طوری است که با او یک بدن تشکیل می دهند اما نمی داند چطور است؟ بطور طبیعی چنین است.

#### نظراتی از فلاسفه و دانشمندان

لامنه: زیبایی حقیقی ظهور حق است در طبیعت و صفت بشر در مورد زیبایی تنها تقلیدی از صنع الهی است.

سنت آنسلم: موجودات در ابتدا فقط در علم خدا بوده اند تا وقتی مشیت خداوند تعلق گرفت به آنها وجود خارجی بدهد. صفات خداوند عین ذات او می باشد و نباید گفت خدا کامل است بلکه باید گفت عین کمال است. عین عدل است، عین حکمت، عین محبت و عین وجود است و صفات او یکی است و متعدد نیست.

اسپینوزا: علم خدا بر موجودات به معنی علت پدید آورنده آنها است، در حالی که ذات الهی بر حقیقت و هر موجودی مقدم و علت آنها است، علم و اراده خداوند امر واحد است. علم انسان مانند علم خداوند نیست زیرا مانند وجود خود انسان معلول علم خداوند است و معلول نمی تواند عین علت باشد.

فیخته: ظهور اخلاق نیک و درستی و پاکی در انسان نمایش ذات حق است و هر کسی که عمل خوب به عنوان وظیفه انجام دهد دیندار است و هر کسی به منظور پاداش نیکوئی کند بی خبر از خدا و بی دین است. پس دیانت کمال اخلاق است. دکارت: کلیه عالم مانند دستگاه کارخانه و ماشینی است که چرخهای آن به حرکتی که خداوند به آنها داده در جنبش اند و از خود قوه و تصرفی ندارند.

لایب نیتس: بر خلاف نظر دکارت هر یک از اجزاء جهان نیروئی است و منشاء آثار می باشد و جان دارد و مثل جسمی که دکارت بی جان می انگاشت نیست پس دنیای ماشینی بی جانی که دکارت تصور می کرد واقعاً تکمیل و تبدیل می شود به جهانی جاندار که نیرو و قدرت فعلش از خود اوست.

هربرت اسپنسر: درجات شعور حیوانات از اسفنج تا انسان بستگی به تکامل اعضاء دارد. جان و روان یا قوه حیاتی انسان از یک چشمه است و شعور با سیر به طرف کمال افزایش می یابد.

هانری برگسن: اگر جانوران تا حدی صنعت دارند صنعت آنها فطری و غریزی است و از خود تصرفی نمی کنند. اما انسان صنعت فراوان و گوناگون دارد.

برگسن: انسان غرایز حیوانات را ندارد ولی در عوض عقل او احتیاجاتش را رفع می کند.

رنه دکارت: جانوران دارای روان هستند ولی شعور و عقل ندارند.

پاسکال: انسان از تمام جهان شریفتر است زیرا می داند که می میرد ولی جهانی که بر انسان چیره می شود قدرت درک توانائی خود را ندارد.

شارل رنویه: خدا همان نظام معنوی و اخلاقی است که در جهان جریان دارد و می بینیم که در عالم عدالت حکم فرما است.

جان لاک: مفهوم از راه شش قوه وارد عقل می شود: ادراک - حفظ - تمیز - سنجش - ترکیب - تجرید - پنج قوه اول مشترک بین انسان و حیوان و قوه ششمی مخصوص انسان است.

ولتر: لغو نبودن و غایت داشتن خلقت و احتیاج آن به یک سرپرست حکیم دلیل وجود خداست.

ج - پی بردن از صفات

منبع صفات

این نکته را متفکرین پیروان ادیان الهی می دانند که هر صفتی در بشر وجود دارد پرتوی از صفات الهی است که در وجود او قرار گرفته زیرا او جزئی است که این صفات را از منبع و منشاء اصلی دریافت داشته است. اگر بشر عالم است، توانا است، قادر است، حلیم است، رحیم و عادل و بصیر است این صفات از خود او نیست. اینک سؤال و جوابی را در این باره به عنوان مثل می آوریم که حقیقت موضوع را روشن می کند.

سؤال - آیا قبول داری که صفات علم، قدرت، حلم، رحم، عدل، بصیرت و غیره در وجود شما هست؟

جواب - بلی قبول دارم.

سؤال - آیا این صفات قائم بالذات است یعنی اصولاً جزو وجود تو بوده است؟

ج - نمی دانم.

سؤال - از چه وقت این صفات را دارا شده ای؟

جواب - از زمان طفولیت این صفات در من بوده متتها کم کم رشد کرده است.

سؤال - بسیار خوب، معلوم می شود همانطور که ظروف حواس و قوای بدنی تو رشد پیدا کرده و ترقی نموده گنجایش آن برای قبول صفات مزبور بیشتر شده و همین امر نشان می دهد که بدن تو که در حال رشد است، ظرف است، و مظهر آن که قوا و صفات می باشد از جای دیگر است. این مظهر همان قدرت روحی است که در کتاب مکانیسم آفرینش آن را به قدرت برق تشبیه کردیم. بنابر این کلیه این صفات از روح است.

حال می گویم که چون روح یک امر کلی است و در سراسر عالم یک پارچه است (دلیل این موضوع در جاهای دیگر کتابهای مکانیسم و دینامیسم آفرینش مذکور است) لذا باید اذعان کرد که این روح کلی از همه صفات مزبور دارد متتها هر فرد بشر یا سایر موجودات به قدر گنجایش ظروف و مکانیسم مغزی خود از آن استفاده می کنند. لذا خوب روشن شد که صفات موجود در هر فرد بشر ذره ها و قسمتهای ناچیزی است که از منابع این صفات که در روح عالمی موجود است دریافت می دارد. این همان مطلبی است که در ادیان هم گفته اند صفات یزدان عین ذات اوست و قابل تفکیک از او نیست و روح که امر الهی است از خدا جدا نیست و صفات روح هم به او پیوسته است.

بنابر این صفات و نیروها و قدرتهائی که موجودات دارند ذرات بسیار ناچیزی از صفات و قدرتها و نیروهای یزدان است که در روح عالم وجود دارد. وجود همین صفات در افراد بشر و موجودات دلیل بر آن است که منبع بزرگی هست که این صفات از آنجا ناشی

می گردد کما این که وجود یک جوی آب باریک دلیل بر آن است که منبعی هست که این آب از آنجا می آید. در بشر، حیوانات، نباتات و همه موجودات هر کدام به قدر خود ذره ناچیزی از پرتو صفات الهی موجود است ولی منبع اصلی آن بی نهایت است. قدرت مافوق

این نکته بسی روشن است که در همه مراتب عالم قدرت مافوق مادون را اداره می کند کما این که یک مهندس می تواند یک ماشین را اداره کند ولی ماشین قادر به اداره کردن کلیه زندگی مهندس نیست. یک بشر که قدرت بیشتر دارد می تواند یک گوسفند را اداره کند و روزی او را تأمین نماید ولی گوسفند قادر به اداره کردن کلیه زندگی بشر نیست. اینک به سلسله مراتب قدرتهای عالم توجه کنیم: مثلاً یک انسان سلولهای بدن خود را با عمل تغذیه و تنفس و سایر اعمالی که به طور خودکار انجام می دهد اداره می نماید و کره زمین با وسائلی که در اختیار گذارده زندگانی انسانها و حیوانات و نباتات و سایر موجودات را به طور طبیعی اداره می نماید. آفتاب با نوربخشی و اشعه و نیروهائی که می فرستد زمین را اداره می نماید و این سلسله مراتب همینطور ادامه می یابد. آن قدرتی که مافوق همه قدرتهاست و همه عالم را اداره می کند قدرتی است که ما آنرا ( مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت) می نامیم و همه ادیان و همه ملل هر کدام نامی برای آن قائلند.

#### اعلام قدرت

همین بررسی ساده با زبان رسا به ما اعلام می کند که قدرتی مافوق هست که سلسله مراتب قدرتها به آنجا متوجه می شود. بدین وسیله می توانیم وجود قدرت را ببینیم و خدا را برای العین بنگریم زیرا می توانیم مظاهر قدرت را با چشم خود تماشا کنیم. همانطور که رؤیت آثار الکتریسیته بهترین دلیل وجود الکتریسیته است و دیدن یک لامپ روشن یا یک ماشین در حال کار در حکم دیدن الکتریسیته بشمار می رود دیدن این قدرتها در حکم دیدن منبع قدرت یعنی خداست. مگر خود دانش با چشم دیده می شود؟ البته خیر، ولی آثار آن بر روی اشیاء و موجودات عالم به خوبی پیداست و دیدن این آثار در حکم دیدن خود دانش است. به همین لحاظ به محض دیدن آثار دانش به طور قطع می گوئید که دانش وجود دارد. خدا هم به این ترتیب دیده می شود. آیا شکی در این هست؟

#### تجلی اخلاق

وجود اخلاق در بشر دلیل وجود خداوند است. به وسیله اخلاقی که در بشر وجود دارد می توانیم خدا را هم بشناسیم به همان دلیل که درباره صفات در صفحه قبل گفته شد اگر اخلاق نبود خدا هم شناخته نمی شد. تجلی و تظاهر اخلاق در هر کجای عالم دلیل وجود خداست زیرا منبع و اصل در خداوند است. اشعه نوری که روز به اطاق می تابد دلیل بر این است که از یک منبع اصلی که قدرت است بوجود آمده. نمی توانیم بگوئیم که خورشیدی وجود ندارد و نور منحصر به همین اشعه مختصری است که در اطاق تابیده. پس معلوم می شود خورشیدی بوده که نورش به آنجا تابیده است. مثلاً صفت نظم را می گیریم. این صفت در یک فرد بشر کم و بیش وجود دارد و هر کس بیشتر از آن بهره داشته باشد زندگانش منظم تر و بهتر است. اما وقتی به عالم نظر کنیم می بینیم همین صفت با درجه خیلی بزرگتری در عالم وجود دارد.

اگر نظم در عالم نبود این همه ستارگان و کرات که در حال کار و گردش اند به هم تصادم می کردند و در دنیا یک صحنه هرج و مرج غیر قابل تصویری بوجود می آمد. پس همین نظم که در بشر هست در تمام شئون عالم و در دستگاه عظیم عالم لایتناهی هم وجود دارد زیرا اگر نبود هر چیزی سر جای خود و در موقعیت خود و کار خود چنانکه هست استوار نمی ماند.

وجود نظم در شئون عالم و در کل عالم لایتناهی دلیل بر آنست که نظم منبعی دارد که هر دستگاه و هر فرد و هر گروه از این عالم لایتناهی سهم نا چیز از آن را به تناسب خود دریافت داشته است. همین طور صفت عدل را می گیریم که در بشر وجود دارد. همین صفت در تمام شئون عالم نیز دیده می شود. اگر عدالت نبود هیچ موجودی نمی توانست زندگی کند. عدالت به تناسب دستگاه جسمی و مکانیسم مغزی است که به هر فرد داده شده که در عالم خود زندگی معتدلی را می گذراند. همین صفت در سراسر عالم هم وجود دارد و اگر عدل نبود قوای عالم و عشق و جذبه و کشش کرات و گردش و سیر و نظم آنها بر میزان اعتدال استوار نمی شد و نمی توانستند به کار خود ادامه دهند.

این عدل از منبعی عظیم گرفته شده و وجود عدل در مخلوقات دلیل وجود عدل در منبع اصلی قدرت است. همین طورا است علم، قدرت، حلم، صبر و حتی غضب و سایر صفات که در قرآن مجید خداوند را به آنها موصوف فرموده است. مثلاً دانائی در یک فرد بشر وجود دارد، در یک حیوان هم هست. همین الاغ که آن را مظهر خیریت و نادانی موصوف می کنند اگر پایش به چاله ای برود دفعه دیگر که از آنجا بگذرد پای خود را آنجا نمی گذارد در حالی که یک بشر دانا ممکن است چندین بار از یک سوراخ گزیده شود. الاغ با چند مرتبه آمدن از راهی معین آن را به خوبی یاد می گیرد و تمام موانع اشکالات آن را در نظر می سپارد. آیا این دلیل دانائی نیست؟ یک کلاغ وقتی صدای تیر از تفنگی شنید و آن را خطرناک یافت از یک چوب که بشکل تفنگ نشانه روند می ترسد. دانائی در همه موجودات هست حتی حشرات هم از آن برخوردارند. مگر نشینده اید که بعد از چند بار استعمال گرد (د . د . ت) که دفعه اول حشرات را می کشد حشرات مصونیت در مقابل آن پیدا می کنند یعنی دانائی آنها سبب می شود که وسیله دفاعی و حفاظی برای خود تهیه نمایند. حتی میکرب هم از آن بی بهره نیست. بنی سیلین بعد از چندین بار که به یک مریض تزریق شد دیگر اثر خود را از دست می دهد یعنی میکربها در مقابل آن خود را مجهز می کنند و مصونیت می یابند. آیا این دلیل دانائی نیست؟

می گویند شیر را باید دو مرتبه جوشانید زیرا دفعه اول که می جوشانند میکربهای آن در مقابل حرارت غلافی برای خود تهیه می کنند تا از آزار جوشیدن مصون مانند و بعد که سرد شد از غلاف بیرون می آیند. بشر به آنها حقه می زند و چند دقیقه بعد از اینکه از غلاف خارج شدند دوباره آنها را می جوشانند و چون دیگر مواد تشکیل دهنده غلاف را ندارند نمی توانند دوباره خود را حفظ کنند و از بین می روند. آیا این عمل دلیل هوش آنها نیست؟ نبات هم دارای دانائی است مگر نمی دانید که وقتی ریشه رشد می کند و بسنگ بر می خورد آن قدر می کوشد که یا سنگ را بترکاند و راه برای خود باز کند و یا اینکه راه خود را کج کرده تغییر مسیر می دهد آیا این دلیل هوش نسبی نیست؟

بنا براین دانائی نسبی در تمام موجودات و مظاهر خلقت هر کدام به اندازه خودشان وجود دارد و هر چه مخلوق از لحاظ درجه بزرگتر باشد دانائی آن بیشتر است کما این که سلولهای ما هر کدام به نسبت خود دانائی دارند ولی ما که مجموعه آنها هستیم بیش از مجموعه همه آنها دانائی داریم. همینطور کره زمین که از مجموع مخلوقات و عناصر و عوامل تشکیل شده دارای دانائی برای اعمال و گردش و کارهای خود می باشد ولی ما متوجه دانائی آن نیستیم همانطور که سلولهای بدن ما متوجه دانائی بدن ما نیستند ولی ما می توانیم تا حدی متوجه آنها باشیم. به همین ترتیب به سلسله مراتب بالا روید و فکر خود را در کرات و منظومه ها و کهکشانها گردش دهید تا متوجه دانائی عظیم موجود در عالم لایتناهی و منبعی که همه این دانائیا از آن بوجود می آید بشوید. منبع به قدری بزرگ است که حد ندارد ولی به هر مخلوق ذراتی ناچیز داده شده که به تناسب زندگی و احتیاج آنها است. از این راه می توان از جزء به کل و از مخلوق به خالق رسید.

به طور خلاصه باید گفت که هر صفتی و خاصیتی که در مخلوقات عالم هست چون این مخلوقات جزء و ذره ای از عالمند همان خواص و صفات در عالم لایتناهی و منبع قدرت لایزال خداوندی وجود دارد. یکی از معانی وحدت نیز همین است که هر چه در عالم وجود دارد اصل آن در یک منبع کل وحدت است.

تسلط جزء بر کل

قدرت کل بر جزء همیشه تسلط دارد. این مطلب در زندگی دنیائی ما هم به خوبی روشن است. یک فرمانده ارتش بر همه افراد نظامی و قوای مختلف آن مسلط است. درست است که هر فرد نظامی در عالم خود استقلال دارد ولی اگر یک فرمانده و رئیس نباشد یک ارتش منظم بوجود نمی آید. قوای بدن ما هر کدام در عالم خود استقلال نسبی دارند ولی اگر مغز انسان که فرمانده است نباشد نمی توانند وظیفه خود را درست انجام دهند و در کار آنها هرج و مرج پیش می آید. قوای یک کشور هر کدام با استقلال کار می کنند ولی تا رأس و زمامدار نباشد نمی توانند به طور منظم، درست کار خود را انجام دهند و عمل آنها دچار اختلال و آنارسی می شود. تمام مظاهر خلقت این طور است.

ما می توانیم از وجود بدن خودمان که فرمانده آن سراسر است (سر به معنی رئیس چنان که رئیس هم از کلمه رأس عربی که به معنی سر است مشتق شده) همچنین همانطور که می بینیم یک اداره بدون مدیر و رئیس منظم نمی شود و یک مدرسه بدون مدیر منظم نخواهد

بود و همانطور که دیده ایم یک ارتش بدون فرمانده مفهومی ندارد و همانطور هم که کشور بدون رئیس پایدار نخواهد ماند پس بطور حتم می توانیم دریابیم که با همین سلسله مراتب که در عالم هست یک قدرت مافوق است که تمام قدرتهای عالم تابع آن هستند. درست است که در ظاهر در عمل اجزاء عالم استقلال می بینیم ولی مسلماً اگر قدرت تنظیم کننده و اداره کننده نباشد در مدت کوتاهی عالم دچار هرج و مرج و آناشسی و بی نظمی خواهد شد و اصلاً قادر به نظم یافتن و هم آهنگ کردن کارهای خود نخواهد بود. کارهای یک دستگاه کوچک مثل ساعت بایستی روی نظم انجام گیرد تا ساعت را نشان دهد. چطور ممکن است که عالم به این عظمت نظم دقیق و نقشه مرتب نداشته باشد. هیچ عقلی این حقیقت را انکار نمی کند. حالا که نظم و نقشه هست وجود نقشه دلیل بر آن است که منظم کننده و مراقب و ناظری دارد کما اینکه نقشه یک کارخانه را صانع و مهندسی دقیق طرح کرده اند. رئیس دلسوز دقیقی مراقب حفظ نظم کارخانه است و الا بزودی هرج و مرج در آن پدید می آید.

پس مسلم است که در دستگاه عظیم و لایتنهای آفرینش هم مثل یک کارخانه نظم دقیق وجود دارد منتها تفاوتی بین یک کارخانه یا یک اداره یا یک کشور و رؤسا و مدیران آن از یک طرف و کارخانه آفرینش و گرداننده آن از طرف دیگر وجود دارد و آن این است که در یک کشور یا ارتش یا کارخانه کسی که نظم را برقرار می دارد فردی است مانند همان زیردستان و سلطه او یک سلطه معنوی است در حالی که در عالم آفرینش یزدان علاوه بر سلطه معنوی که دارد اصولاً با روح (قوه محرکه) که امر او و قدرت اوست همه دستگاههای آفرینش را از میکرب گرفته تا کرات و کهکشانها به گردش در می آورد و مسلم است که به این ترتیب سلطه او بر آفرینش بیشتر است چنان که یک کارخانه برق میلیونها چراغ و دستگاه و آلات الکتریکی را می گرداند، بر همه آنها سلطه دارد و می تواند در یک لحظه همه را از کار بیندازد.

نکته دیگر آن است که در عالم آفرینش همه چیز بر طبق نقشه دقیق سرنوشت انجام می شود و تصویر ناقص این وضع در کارخانه های دنیائی دیده می شود ولی مثل اعلائی آن در عالم وجود حکمفرما است.

دلایلی بر وجود صفات

هرگاه کسی در این مطلب تردید کند که چگونه همه صفات در خداوند وجود دارد می گویم لازمه وجود قدرت و سازندگی آن است که همه صفات را داشته باشد. اگر خدا فاقد قدرت باشد پس چگونه این قدرتها را که می بینیم بوجود می آورد. اگر اراده نداشته باشد چگونه بر این تحولات دائمی و لایتنهای و بی شمار عالم تصمیم می گیرد؟ اگر صبر نداشته باشد چگونه بر انجام نقشه ها موفق می شود (بدون صبر به هیچ کار مثبتی نتوان رسید) خلق شدن تنها یک ستاره از این میلیاردها ستاره که در عالم وجود دارد دلیل بودن همه این صفات در تحول دهنده و پدید آورنده آن است.

این ستاره بدون قدرت، بدون علم، بدون اراده، بدون صبر و بدون حلم خلق نمی شود. این قدرتها که آن را به وجود آورد و در بوجود آوردن آن مؤثر شد و جزئی از وجود آن را نیز تشکیل داد از کجا است؟ آیا از خود آن مخلوق است؟ اگر از خود او بود چرا زودتر بوجود نیامد؟ از کجا آورده؟ پیدا شدن این صفات دلیل بر وجود منبعی است که این صفات از آن تراوش کرده. از هر طرف که بگیریم وجود یزدان ثابت می شود.

تراوش صفات

برای خاتمه دادن به این بحث تکرار می کنیم که علم و قدرت و تفکر و الهامی که در بشر وجود دارد ذره ناچیزی تراوش از قدرت منبع عظیم عالمی است که یک حساب ریاضی اجمالی در این بحث از آن به عمل آمده و می توانید آنرا تصور کنید و اما آن ذره بسیار ناچیزی که شاید اصلاً به حساب نمی آید یعنی یک ذره از میلیاردها بی حساب و لایتنهای از علم و قدرت یزدان که در بشر بودیعت نهاده شده چنان که می بینیم قدرتی در بشر بوجود آورده که توانسته امروز با نیروی فکری خود موشکی بسازد و به طرف ماه و زهره بفرستد، کرات را دور بزند و در نظر دارد در کرات دیگر عالم پیاده شود. حالا فکر کنید آن منبع عظیم لایتنهای قدرت و علم، که این ذره ناچیز یک جرعه بی مقدار از عظمت آن است، چقدر بزرگ و عظیم و غیر قابل تصور است و چه غوغائی است، چه عالمی است، چه عظمتی است، چه قدرتی است که یک ذره ناچیز آن این چنین کارها می کند. العظمه لله. در عین حال فکر کنید بشر در قبال این قدرت عظیم چقدر ناچیز و بی مقدار است این است درس واقعی خدانشناسی.

نظری از ادیان

کتاب مزامیر - زممار 139: از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگیرم؟ اگر به آسمان صعود کنم تو آنجا هستی و اگر در حاوی بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی. اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت ..... تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنائی یکپس از آنکه تو بر دل من مالک هستی.

لوقا باب 13: و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خواهند نشست.

رساله پولس رسول برومیان باب اول: زیرا که چیزهای نادیده اولین قوت سرمدی والوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده می شود.

ریگ ودا - کاندالا 1 سرود 27: با کمال فروتنی ترا که پادشاه شایان پرستش هستی می ستایم و می پرستم. پس همیشه ما را حفظ کن تو که یک زندگانی کامل داری ما را حفظ کن از مردمان فانی دور یا نزدیک که درصدد آزار ما هستند. ای خدای باشکوه توئی مقسم خیرات. توئی که برای مطعبان آزادمش به سرعت به صورت امواج رودخانه ای نزدیک جاری می شوی. آیا ممکن است ای بزرگ و ای کسی که عظمت قابل سنجش نیست و شکوهت مثال ندارد ما را در افکار مقدس و در نیرو یار و یاور باشی احترام ما به نیروهای کوچکت و احترام به جوان و احترام به پیر.

نظراتی از فلاسفه:

مالبراناش: ذات الهی موضع نفوس است همانطور که فضا مکان اجسام است.

اسپینوزا: چون سلسله معلول ها را دنبال کنیم ناچار به علت اصلی و فرد قائم به ذات می رسیم که خود علت خود است و وجودش واجب است.

رنه دکارت: اگر در عالم اجسامی یا عقولی یا ذوات دیگری نیست که کامل نباشند وجود آنها البته تابع و قائم به قدرت الهی است و بدون او یک دم قدرت زندگی کردن ندارند.

د - راهنمایی حس قدرت

حس قدرت یکی از حواس آدمی است که کارهای زندگانی در پرتو آن انجام می گردد. دنباله همین حس را گرفته و به صورت سؤال و جواب مطالبی می گویم تا خدانشناسی بالعیان ثابت شود:

سؤال - آیا حس قدرت در بدن شما وجود دارد؟

جواب - نه، وجود ندارد .

سؤال - اگر وجود ندارد پس چطور راه می روی، حرف می زنی، فکر می کنی و سایر کارهای زندگانی را انجام می دهی؟ آیا این اعمال از قدرت ناشی می شود یا از بی قدرتی؟

جواب - ناچارم بگویم از قدرت است.

سؤال - بسیار خوب. این قدرت که بوجود آن در خود اذعان کردی آیا فقط منحصر به تو است یا در جای دیگری دیده می شود؟

جواب - منحصر به من است.

سؤال - اگر منحصر به تو است پس این نیروهایی که در عالم وجود دارد مانند رعد، برق، زندگی، حیوانات، نباتات، هوا، الکتریسته و غیره چیست؟ اگر کره زمین قدرت نداشته باشد چگونه پدید می آید. این همه ستارگان از کجا نیرو دارند؟

جواب - بسیار خوب، قدرت دارند.

سؤال - حالا که به وجود قدرت در عالم اذعان کردی می گویم وجود قدرتها در همه مظاهر عالم خلقت دلیل بر این است که منبعی هست که این قدرتها از آنجا ناشی می شود. به یک جوی آب که از زیر کوهی مرتباً جاری است نگاه کنید:

آیا این آب منبعی دارد یا نه؟ اگر منبع نداشته باشد به زودی تمام می شود. پس منبعی هست که آب از آنجا می آید. وقتی باران می بارد دلیل بر این است که منبعی هست بنام ابر که پر و آبستن از آب است و قطرات باران از آنجا ناشی می شود. منبع این قطرات از آنجا است که این منبع همان ابر نیز از بخار و منبع بخار اقیانوسها است. پس هر چیزی منبعی دارد و قدرتی هست که آب را بخار می کند و به صورت ابر در می آورد. منابع نیز سلسله مراتب دارند همانطور که آب منبع دارد، قدرت هم دارد و همانطور که منبع آب را می بینید منبع قدرت را هم می بینید.

جواب - خیر، دارد.

سؤال - پس قدرت الکتروسیسته همین روشنایی است که آن را با چشم می بینی. قدرت ما فوق هم همین است و بطور مسلم وجود قدرتهائی که در زمین و موجودات و همه عالم برای العین می بینیم نشان می دهد که منبعی در عالم هست که این قدرت از آنجا است. اگر این منبع نباشد قدرتهائی که در همه موجودات عالم از مورچه گرفته تا فیل، از نبات گرفته تا هوا، از زمین گرفته تا سایر کرات و کهکشانا وجود دارند نمی توانند وجود داشته باشند.

همانطور که رودخانه اگر منبع نداشته باشد خشک می شود و قدرتهای عالم هم اگر منبعی نداشته باشند، نمی توانند وجود پیدا کنند. حالا اسم این منبع را چه می گذارید؟

جواب - اسم آن را طبیعت می گذاریم.

سؤال - بسیار خوب، دوست عزیز هر چه می خواهی اسم بگذار، بر سر اسم اختلافی نیست. وقتی طبیعت با قدرت را قبول کردی منظور همان است. من اسم این را خدا می گذارم. هر ملتی نامی بر آن می نهد، عرب آن را الله انگلیسی گاد God و فرانسوی دیو Dieu می گوید. تو هم می خواهی نام آن را طبیعت گذار. دیدی که به هم رسیدیم و توافق کردیم. حالا خدای را به چشم دیدی و فهمیدی؟

جواب - فهمیدم ولی با چشم ندیدم.

سؤال - چطور با چشم ندیدی؟ مگر منابع قدرت را با چشم ندیدی. مگر منبع آن آبها و آثار آن برق و همه نیروهای عالم را در خودت و در کره زمین با چشم ندیدی؟ مگر این نیروها از آن سرچشمه نیست؟ پس وقتی نمونه آن را دیده ای در حکم این است که آن را برای العین مشاهده کرده ای. این کاملاً واضح و روشن است و مانند دو دوتا چهار تا می باشد. حال هم وجود خودت و قدرت خود را شناختی و هم به وجود قدرت در عالم و منبع قدرتهای جهان لایتنهای واقف شدی خداشناسی همین است. هر چه می خواهی اسم بگذار. اما اگر می خواهی خدائی را مزین به ابرو و چشم و بینی و این قد و بالا و هیکل که خودت داری بینی مطلب دیگری است زیرا این خود تو است یا کسی مثل تو و چنین خدائی ارزش خدائی نخواهد داشت بلکه موجود ضعیف و بیچاره ای است. اگر بخواهی خدای را آن طور فرض کنی در حکم بازگشت به عالم بربریت است و مثل آن است که از سنگ و چوب بتی برای خود تراشیده و در طاقچه گذارده ای و می خواهی پرستی. این عمل رجعت به طرف توحش نام دارد نه خداشناسی با علم و دانش، چنین خدائی را نمی خواهیم و خدای با قدرتی که می پرستیم همان است که گفتیم.

نظراتی از ادیان

از خطبة 162 نهج البلاغه: ليس لاوليته ابتدا و لا لازلتيه انقضاء و هو الا ول لم يزل و الباقي بلا اجل ... الظاهر لا يقال مما و الباطن لا يقال فيما لا شبح فيقتضى و لا محجوب فنحوى لم يقرب من الاشياء بالتصاق ولى يبعد عنها بافتراق. اول بودن او را ابتدا و هميشگی او را انتها و به سر رسیدن نیست، اوست اول که هميشه بوده و پاینده که انتها ندارد، هویدا است که نمی توان گفت از چه آشکار شده و مخفی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان گردیده جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد، نزدیک بودن او به اشیاء به چسبیدن نیست و دوری او از آنها به جدائی نمی باشد.

از خطبة 227: واحد لا بعدد و دائم لا بامد..... یکی است نه از روی عدد و شماره و هميشه بوده و هستند به حساب مدت و زمان.

دین هندو آسواسوا تارا او پانیشاد - آدهیا یا 5: او کسی است که یگانه است و بر همه علتها و بر همه عرض ها و بر همه نطفه ها

حکومت دارد اوست کسی که در ابتدا در افکار خود آن پسر عاقل و آتشین خو که خدای می خواهد در هنگام تولد بر او ناظر و شاهد و نگاهدار باشد. خدا که فوق همه است بر همه چیز و هم کس فرمانرواست چنانکه نطفه جهانی در طبیعت بثمر می رسد و همه طبیعت‌هایی را که می تواند به ثمر برسند تنوع می دهد و همه صفات را ایجاد می کند. این خدای بزرگ باطنی بر حسب صفات خود بسیاری صورتهای خشن یا لطیف به خود می گیرد و چون خود وحدت خویش را با آنها بوجود آورده است او را به شکل دیگری و دیگری بر حسب کیفیات و عوارض جسمی می بیند. آن کسی که او را می شناسد او را که نه آغاز و انجامی دارد در میان آشفته‌گی‌ها و شلوغیها او را که همه چیز را خلق کرده و بسیاری صورتهای دارد و بر همه چیز محیط است از هر زنجیر آزاد خواهد بود خدای عاقل رابطه بین خود و دیگران را می فهمد و می داند که چگونه همه آنها در این راه قدم می زنند که با آن نیروی بزرگ یک بدن تشکیل دهند و هر فردی این حقیقت را متوجه نیست اما بطور طبیعی در این وحدت شریک است.

دین تائوئیسم : کوانگ تسو - 39 - 40: در زیر آسمان یک موج و یک نفس زندگی وجود دارد و لذا بزرگان و عقلا این وحدت را ستودند.

دین هندو : کاتها اوپانشاد - آدهیایا 2 و الی 5: اوست در واقع درخشنده یعنی براهمان تنها اوست پایدار و باقی. همه دنیا در او محتوی است و هیچ کس از او خارج نیست.

نظراتی از دانشمندان و فلاسفه

لامنه: وجود مطلق سه جنبه اصلی دارد: اول قدرت دوم عقل و سوم عشق. وجود مطلق مخلوقات را در بر دارد و خلقت همانا ظهور مخلوقات می باشد.

ژان ماری گویو: حقیقت زندگی افزایش و بسط و توانا شدن و تجاوز کردن است. این افزایش از خود اوست نه آنکه از دیگری بگیرد.

لایب نیسس: خداوند جوهرهای فرد را که تجلیات ذات اویند ایجاد و سپس ابقاء می کند و دائماً در کار خلق است و اگر دست از خلق بردارد همه معدوم می شوند.

شوینهاور: اراده الهی اصل و حقیقت جهان است و نمی توان آن را منتسب به علت و حقیقت دیگر نمود و وجود مستقل است و خود هستی دارد و وجود وقتی ابراز می شود که اراده کند.

ه - یک حساب ریاضی

در موضوع منابع قدرتها و نیروها لازم است سخنان بیشتر و دقیقتری بگویم

حساب کنیم

هر بشر دارای صفاتی است که مقدار آن معین است. هر فردی از افراد دارای عقل، علم، عدل، محبت، قدرت بینائی و سایر صفات و خواصی است که می دانید. مثلاً همه افراد بشر به نسبت کم و بیش دارای علم، قدرت، بینائی و چیزهای دیگر هستند. حال فرض کنیم علم فرد بشر را گرفته روی هم جمع کنیم. به مقدار عظیمی خواهد رسید. بعد علمی را که به نسبت در حیوانات و موجودات روی زمین است به اضافه آن چه علم در روی کره وجود دارد بر آن بیفزائیم مقدار عظیمی تشکیل خواهد داد.

سپس علمی را که در سایر کرات و کهکشانشا و عالمها هست بگیریم و بر آن اضافه کنیم. چنان عظمتی از علم بوجود خواهد آورد که قابل تصور نیست.

یک حساب ساده

بگذارید یک حساب ساده ریاضی کنیم: این حساب را درباره قدرت انجام دهیم. فرض می کنیم در روی کره زمین سه میلیارد نفر بشر وجود دارد، همچنین فرض می کنیم در هر فردی از این بشر بطور متوسط یک واحد قدرت هست، نتیجه چنین است:

$$\text{واحد قدرت } 3,000,000,000 = \text{واحد قدرت} \times 3,000,000,000 \text{ فرد بشر}$$

اکنون فرض کنیم که در روی زمین یک میلیارد میلیارد حیوانات مختلف اعم از پستانداران، پرندگان، ماهیان، حشرات و غیره وجود دارد (تعداد حقیقی خیلی بیشتر است به عنوان فرض چنین گفته شد) فرض کنیم هر یک از آنها  $1/100$  واحد قدرت دارند نتیجه چنین می شود:

$$10/000/000/000/000/000 \times 1/10 = 1/000/000/000/000/000 \text{ تعداد}$$

حال فرض کنیم که سایر عوامل زمین اعم از نباتات، آبها، برق، بادها (که هر کدام عوامل قدرت هستند و در اصطلاح علمی آنها را ذغال سنگ سفید، آبی، بیرنگ و غیر می نامند) در حدود یک میلیارد میلیارد واحدند و هر کدام  $1/100$  واحد قدرت دارند نتیجه حساب:

$$100/000/000/000/000/000/000/000 \times 1/10 = 1/000/000/000/000/000/000/000$$

اینک فرض کنیم تعداد اتمهای موجود در زمین عدد یک است که یکصد صفر دنبال آن باشد و فرض کنیم که هر اتم  $1/100$  واحد قدرت دارد در نتیجه عدد زیر بدست می آید. صفر (95) 1

چون پوسته خارجی زمین به نسبت حجم آن در حدود ضخامت یک پوست تخم مرغ است بخود تخم مرغ و عظمت واقعی زمین در نیروها و حرارت و آتش داخل آن است فرض کنیم که قدرت داخلی زمین نیز عدد یک و دنبال آن هزار صفر باشد. حال اگر توانائی دارید این ارقام را روی کاغذ آورده رویهم جمع کنید، نتیجه ای که به دست می آید یک عدد سرسام آور است. تازه تمام این قدرت متعلق به کره زمین است که یک واحد بسیار کوچک و حکم ذره ای در فضا می باشد. به همین ترتیب قدرت نیروی کره آفتاب را که  $109/5$  برابر مساحت زمین است حساب کنید، سپس سایر کرات منظومه شمسی را بر آن بیفزائید.

دانشمندان هیئت می گویند منظومه شمسی یکی از میلیونها کرات کهکشان (راه شیری یا راه مکه) می باشد و میلیونها آفتاب و کره در آن وجود دارد. قدرتهای آنها را هم به این عدد بیفزائید. آنطور که دانشمندان دریافته اند کهکشان ما یکی از میلیونها کهکشان موجود در عالم است. این عدد را در چند میلیون ضرب کنیم (فراموش نشود که خورشیدهائی در عالم هست مثل بتلژوز *Betelgeuse* یا بطل الجوزا که پانصد و چهل برابر خورشید حجم دارد) همچنین کشف شده که کهکشانها گروهها و گله هائی تشکیل می دهند. اینها را هم حساب نمائید. تازه این مقداری است که بشر امروز توانسته با این مکانیسم مغزی و آلاتی که اختراع نموده از عالم پی برد و حقیقت عالم غیر قابل درک است. این قدرت عالم است که حساب آن از دست انسان خارج است. این حساب بی ثمری باشد. از آنجائی که دیگر نمی توانیم صفر بر آن بیفزائیم و مغز ما قدرت حساب ندارد، و کاغذی برای صفر اضافه کردن باقی نمی ماند ناچاریم بگوئیم: مجموعه قدرتهای عالم = ..... عدد بی انتها و بی حساب قدرت

این قدرت بی انتها و بی حساب که در عالم لایتنهای جمع است به شکل ذرات در عالم پراکنده شده و هر بشر، هر موجود و هر پدیده ای از آفرینش بقدر ذره ای از آن استفاده می کند. حالا ببینید قدرت کل چطور است و چه عظمتی دارد.

قدرت موتور

یک موتور را می گویند 20 قوه اسب دارد یعنی نیروی آن به اندازه بیست اسب است. با این حال چه کارهای عجیبی می کند. در حساب بالا دیدیم که قوه سه میلیارد آدم به اضافه میلیونها اسب و میلیاردها حیوانات و به قدر بینهایت موجودات دیگر که روی هم جمع شود به اضافه قدرت کرات و کهکشانها چه مجموعه ای را تشکیل می دهد که بشر حتی از حساب کردن آن دچار تحیر فکری می گردد.

همه را حساب کنید

به همین ترتیب که قدرت را حساب کردید علم را هم حساب کنید، بینائی و عدل را هم حساب کنید. باز چنان نتایج شگفتی بدست خواهید آورد. ما نمی توانیم با فکر و مغز محدود خود چنان اعداد عظیم را در نظر مجسم کنیم و نمی توانیم فرض بزرگی چنان قدرتی را بنمائیم اما وجود آن را می بینیم، حس می کنیم و تصدیق می نمائیم. مغز از دو قسمت تشکیل شده: یکی مکانیسم و جسمیت آن که محدود است و دیگر قدرت روحی و فکری و عقلی که نامحدود است و با همین قدرت است که می توانیم عظمت عالم را که نامحدود است احساس نمائیم. مغز قدرت ندارد دنباله این حساب را بگیرد اما توانست با حسابی که گفته شد تصور عظمت آن را بکند. هم تصور کل را می کند و هم جزء جزء این قدرتها را در موجودات مجسم می بیند.

## منابع آنها

اگر بخواهید بهتر مطلب را درک کنید نظری به منبع آبهای زمین اندازید. در اقیانوسها و دریاهاى عالم آب به مقدار بسیار وجود دارد که منبع آبهای زمین است و کاملاً در نظر بشر روشن است و آشکار. اگر این منابع نباشد آبی هم در زمین پیدا نمی کنند. هر جا آب دیده شود دلیل بر وجود آب در منبع است و هر مختصر آبی به زبان حال به ما می گوید که منابع بزرگی از آب هست که این آب از آنجا آمده است. وجود هر چیزی دلیل بر آن است که از منبع و منشائی ناشی شده است.

## جزء دلیل کل

همین مقدار ناچیز و مختصری که بشر از هر یک از این صفات بهره دارد دلیل بر آن است که منبعی هست که این قدرتها از آنجا است و آن قدرتی است که مافوق همه قدرتهای عالم و سرچشمه و منشاء همه آنها است. تا چنین منبعی عظیم در عالم نباشد قدرتی وجود پیدا نمی کند کما این که اگر برقی نباشد لامپی روشن نخواهد شد.

## منبع اصلی و صفات

صفاتى که در ما افراد بشر وجود دارد از منبع اصلی آمده که مقدار آن بی حد و حصر و لایتنه‌ای است و ما ذره ناچیزی از آن نیرو و علم و قوه و فکر و عقل و قدرت و رحم و غیره را داریم و به هر موجودی مقدار ناچیزی به تناسب احتیاج مکانیسم مغزی و بدنی از این نیروها داده شده ولی منبع آن بی انتها است و مانند منبع برق تمام شدنی نیست.

## اسم تفاوت ندارد

این بود قدرتی که هم مجموع عظیم آن را حس کردید و هم واحدهای آن را در افراد درک نمودید. حالا منبع بزرگ این نیروی عظیم را که تمام صفات به مقدار بی نهایت در آن وجود دارد هر چه می خواهید اسم بگذارید. می خواهید آن را قدرت عظیم، منبع عظیم، منشاء عظیم، طبیعت، خدایا هر چه دلتان خواست بنامید. می توانید آن را بزرگترین نیروی قدرت عظمت بخوانید و می توانید آنرا یزدان بدانید. اختلاف بر سر اسم نیست.

## خداشناسی واقعی

این یک خداشناسی واقعی است. هم دیدنی است هم حس کردنی. چگونه ممکن است با این ترتیب کسی خدا را حس نکند و نبیند. با شرحی که داده شد هم خدا را تصدیق کردید و هم دیدید. مگر نه این است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: انا عبد ما لا اری؟ آیا من خدائی را که نمی بینم بپرستم. آیا بهتر نیست همه تسلیم شده و از روی عقل و خرد خدا پرست گردند؟ خرسندم که خدا را دیدیم و توانستیم طوری ساده آن را بیان کنیم که شما هم آن را ببینید و حس کنید و بدانید. آیا این قابل شک و انکار است؟ آیا خدا را عالتر از این برای بشر امروز با مکانیسم مغزی که دارد می توان روشن و واضح کرد؟

## خیرگی چشم

این جا است که متوجه این حقیقت می شویم که شک کردن در وجود خدا از شدت وضوح و روشنی آن است. مثل این که وقتی یک منبع نور خیره کننده جلو چشم باشد چشم را از دیدن باز می دارد. شما در روز نمی توانید به فرض خورشید نگاه کنید زیرا نور آن به قدری تند است که چشم را از کار می اندازد، اما برخی اشخاص که دیدشان قوی است یا با وسائلی مانند عینک سیاه مجهز شوند می توانند آن را بنگرند. وجود خدا هم در عالم به قدری روشن و واضح است که جلو عقل برخی مردمان سطحی را مسدود می کند و مانع از آن است که حقیقت روشن و بی پرده ای را که مقابل دیدگانشان گسترده است نظاره نمایند.

## خروج از بهت

اغلب دیده شده است که شخص در حال استغراق فکری چشمش بر یک شیئی بطور ثابت می ماند و خیره می شود. در آن حالت چون فکرش متوجه چیز دیگری است شیئی را که جلو او است و بدان می نگرد می بیند ولی درک نمی کند. هرگاه او را متوجه سازند و از استغراق فکری که هست بیرون آورند، یکباره متوجه شیئی جلو خود می شود و تعجب می کند چرا چندین ثانیه بر آن نگریسته بدون این که آنرا ببیند اشخاص مشکوک و مادی هم چنین هستند. چون اشتغال فکری آنها متوجه جای دیگر و متغرق در افکاری است که خودشان ساخته و پرداخته اند نمی توانند حقیقتی را که آشکار با چشم می نگرند، متوجه شوند و بایستی آنها را

هشدار داد و بیدار کرد تا متوجه آن چیزی که بالعیان می دیدند بشوند و امید است این سخنان که در اینجا بیان شد همان هشدار مطلوب باشد. آیا خوشحال نیستید از این موهبتی که خدا را این طور به سهولت می توانید بشناسید؟

معنی محیط

حالا که خدا را شناختیم و قبول کردیم، درباره معنی محیط بودن یزدان می گویم تا حدی به معنی محیط که یکی از بزرگترین اوصاف یزدان است آشنا شوید. گفتیم نیروی الهی با قدرت روحی که امر او است و با سلطه ای که در تمام جزئیات کائنات دارد بر همه چیز محیط است. یعنی ذره ناچیزی از سراسر کائنات لایتناهی وجود ندارد جز اینکه وجود یزدان بر آن محیط است. یعنی با سیاله روحی عالم گیر و عالم پوش و قوه محرکه خود در آن حاضر و ناظر است و بر آن احاطه دارد و ذره ناچیزی از عالم لایتناهی نیست که بتواند خود را از زیر این سلطه و نفوذ خارج کند. دلیلی هم بر این امر نیست. مگر نه این است که همه چیز از او است. پس بیرون معنی نخواهد داشت. این است معنی محیط.